

دفتر اول از جلد دوم
از مجموعه تاریخ ایران کمبریج

تاریخ ایران

دورهٔ ماد

به سرپرستی ایلیا گرشویچ

ترجمهٔ بهرام شالگونی

۱۳۸۷

گرشویچ، ایلیا. Gershevith, Ilya.

سرشناسه:

عنوان و نام پدیدآور: تاریخ ایران دوره ماد/ به سرپرستی ایلیا گرشویچ: ترجمه بهرام شالگونی

مشخصات نشر: تهران: جامی، ۱۳۸۶

مشخصات ظاهری: ۳۵۲ ص.، مصور

فروست: تاریخ کمبریج، ۳

شابک: 964-2575-29-9

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه بخش اول از جلد دوم کتاب The cambridge history of Iran

تحت عنوان Median and achaemenian period است.

یادداشت: نمایه

موضوع: ایران - تاریخ - ماد، ۷۰۵ - ۵۵۸ ق.م.

شناسه افزوده: شالگونی، بهرام، ۱۳۲۷ - ۱۳۸۲. مترجم

رده‌بندی کنگره: DSR ۱۰۹/ت ۳ ج. ۱۳۸۶

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۳۲۲۱۷



خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۱۶۲

تلفن ۶۶۴۰۰۲۲۳

تاریخ ایران (دوره ماد)

از مجموعه تاریخ ایران کمبریج

به سرپرستی ایلیا گرشویچ

ترجمه: بهرام شالگونی

چاپ نخست: ۱۳۸۷

شمارگان: ۳۳۰۰ جلد

حروف‌نگاری: کوشش

چاپ: دیبا

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

شابک: ۹۶۴ - ۲۵۷۵ - ۲۹ - ۹

ISBN: 964 - 2575 - 29 - 9

۶۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار: چگونه باید تاریخ را خواند و درک کرد
۳۹	فصل اول: عیلام
	(نوشته ا.م. دیاکونوف - پژوهشگر ارشد مؤسسه شرق‌شناسی آکادمی علوم لنینگراد)
۴۱	۱ - ظهور دولت - شهرهای عیلامی
۵۴	۲ - پادشاهی قدیم عیلام
۶۲	۳ - پادشاهی میانه عیلام
۶۶	۴ - پادشاهی جدید عیلام
۷۵	فصل دوم: نشان در دوره‌های عیلامی و هخامنشی
	(نوشته ج. هانسن)
۹۱	فصل سوم: ماد
	(نوشته ا.م. دیاکونوف)
۹۳	مادها و کشورهای همسایه
۹۳	۱ - نخستین اطلاعات ثبت شده در مورد مردم ارتفاعات ایران
۹۹	۲ - اقوام ایرانی زبان در ایران
۱۲۰	۳ - قبیله‌ها و دولت - شهرها، پیشروی آشور و اورارتو
۱۳۷	۴ - دومین دوره پیشروی آشور

۱۶۲	۵- کیمریان و سیت‌ها (سکاهای غربی)
۱۹۰	امپراتوری ماد
۱۹۰	۱- پادشاهی ماد قبل از هوخستره (کیاکسار)
۲۰۴	۲- جنگ آشور و لیدیه
۲۰۴	امپراتوری ماد
۲۲۳	۳- جامعه، فرهنگ و مذهب ماد
۲۳۳	۴- سقوط امپراتوری ماد
۲۴۵	فصل چهارم: سیت‌ها (نوشتهٔ مرحوم سولیمیرسکی)
۲۴۶	۱- کشور و مردم
۲۴۶	کشور
۲۴۷	مردم
۲۵۰	شیوهٔ زندگی سیت‌ها
۲۵۲	لباس و زیورآلات
۲۵۳	سلاح‌ها
۲۵۴	صنایع دستی و تجارت
۲۵۷	اعتقادات و آیین خاکسپاری
۲۶۰	هنر سیتی
۲۶۶	۲- خاستگاه سیت‌ها
۲۶۶	سه افسانه
۲۶۹	افسانه سوم
۲۷۰	گروه سیتی شمال غرب قفقاز
۲۷۲	میراث شرقی
۲۷۶	۳- سیتانیه هرودوت
۲۷۶	تصرف سرزمین

۲۷۷	استپ
۲۸۳	کشاورزان سیتی
۲۸۵	سرزمین گرهوس
۲۸۷	دیگر قبایل کشاورز سیتائیة باستان
۲۸۹	۴- اقوام اطراف سیتائیة
۲۸۹	غرب
۲۹۱	مردمان شرق دنیپر
۲۹۷	سارومات‌ها
۲۹۸	لشکرکشی داریوش
۲۹۹	هجوم سیت‌ها به غرب (نقشه ۸)
۳۰۲	۵- توسعه بیشتر و انحطاط
۳۰۲	دوره سیتی متأخر
۳۰۳	گورهای مجلل شاهانه
۳۰۷	استحکامات کامیانکا
۳۰۸	شاه آتناس
۳۱۰	انحطاط
۳۱۳	نمایه کسان و جای‌ها
۳۳۷	منابع و مأخذ لاتین

پیشگفتار

چگونه باید تاریخ را خواند و درک کرد^۱

من میل ندارم در این مقاله درباره‌ی تاریخ به صورت مطلبی که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود بحث کنم. روزنامه‌نگاران می‌گویند که جوانان ما هنگام فراغت از تحصیل به اندازه‌ی کافی تاریخ نمی‌دانند. جوانان ما پس از آنکه فکر فرسوده آن را در نتیجه تحصیل درهم شکسته می‌شود احساس می‌کنند که زیاد می‌دانند و سعی دارند آنچه را که خوانده‌اند هر چه زودتر فراموش نمایند. در دانشگاه‌ها اساتید تاریخ، این درس را به دو شیوه می‌آموزند، یکی روش تحقیقاتی که فقط تا هنگام گرفتن نمره در حافظه دانش‌آموزان می‌ماند و دیگری روش عالی که برای آن عده از دانشجویان تدریس می‌شود که می‌خواهند عمر خود را وقف تدریس تاریخ به معلمین آینده‌ی این رشته بنمایند.

مسلماً این دو روش هر دو با ارزشند، ولی هیچ یک از آن‌ها در این مقال مورد بحث نیستند. من می‌خواهم درباره‌ی آن بخش از تاریخ که برای تفنن خواننده می‌شود بحث کنم. یعنی مطالعه‌ای که به هنگام فراغت برای درک حقایق و استفاده از آنچه که دنیای حقیقت به ما اجازه می‌دهد انجام می‌گیرد. من تاریخدان حرفه‌ای نیستم، ولی به عنوان آماتور کتاب‌های تاریخ را زیاد خوانده‌ام. منظور من این است که آنچه

۱. متن بالا اقتباسی است از رساله درک تاریخ اثر برتراند راسل فیلسوف معاصر انگلیسی که آقای دکتر بدالله طوسی آن را ترجمه کرده‌اند و چون مطالب آن بسیار مهم و ارزشمند است، بنابراین، خلاصه این رساله به عنوان پیشگفتار تقدیم خوانندگان می‌گردد.

را که من از تاریخ کسب کرده‌ام و یقین دارم که دیگران نیز بدون قصد خبره شدن از این رشته درک کرده‌اند با زبانی ساده بیان کنم.

در وهله نخست، باید در نظر داشت که اگر تاریخ موافق طبع شخص نباشد نباید آن را خواند. تاریخ را هنگامی باید خواند که انسان دریابد که از خواندن آن لذت می‌برد و به آن علاقمند است. منظور من این نیست که غرض از خواندن تاریخ تنها لذت روحی است. فواید تاریخ خیلی بیشتر از این است و من در این مقاله سعی می‌کنم که آن‌ها را توضیح دهم، ولی اذعان می‌کنم که تنها کسانی از این فواید برخوردار می‌شوند که از خواندن آن لذت برند و این فرضیه در مورد مطالب دیگر: از قبیل موسیقی و نقاشی و شعر نیز صادق است. اگر ما این مطالب را بالاجبار یا فقط به منظور توسعه معلومات خود مطالعه کنیم به هیچ‌وجه نمی‌توانیم فوایدی را که در بردارند اخذ کنیم.

شکسپیر آثار خود را برای روشن ساختن دل‌های گرفته می‌نوشت و اگر کسی دوستدار شعر و ادب باشد از خواندن آثار او شاد می‌گردد، ولی اگر این احساس را نداشته باشد بهتر است که از خواندن آثار وی صرف‌نظر کند و اگر آثار او را به کودکان دبستانی تحمیل کنیم، ممکن است از شنیدن نام وی گریزان شوند. این عمل هم توهینی به شکسپیر بوده و هم موجب ناراحتی کودکان می‌گردد. باید به کودکان دبستان فرصت داد که از آثار او در صورت تمایل لذت برند و اگر این آثار به صورت نمایشنامه به آن‌ها آموخته شود جالب‌تر و موفق‌تر خواهد بود و آنهایی که از نمایشنامه‌های شکسپیر بدشان می‌آید باید به دروس دیگری که به آن‌ها علاقه دارند بپردازند.

ولی در مورد تاریخ نمی‌توان این رویه را به کار برد، زیرا در مدارس باید کمی تاریخ به شاگردان آموخت و آنچه را که بیش از این، حداقل می‌خواهیم به دانش‌آموزان بیاموزیم، باید فقط به آن کسانی بگوییم که علاقه به فراگرفتن آن داشته باشند و حتی تدریس حداقل تاریخ نیز باید به صورت لذت‌بخش و دلپذیری در آید. بیشتر کودکان هنگام ورود به دبستان مایلند معلوماتی را کسب کنند و چیزهایی را فراگیرند، ولی اغلب آن‌ها در نتیجه سوءتدریس، کودن و دلسرد می‌شوند.

تاریخ بر دو نوع است، تاریخ به معنای اعم و تاریخ به معنای اخص. هر یک از این دو نوع دارای ارزش خاصی می‌باشند، ولی ارزش هر یک از آن‌ها با دیگری فرق دارد. تاریخ به معنای اعم به ما کمک می‌کند که بدانیم دنیا چگونه به صورت فعلی در آمده است؟ در صورتی که تاریخ به معنای اخص ما را با مردان و زنان مشهور آشنا می‌کند و طبیعت بشر را بر ما آشکار می‌سازد. این دو نوع تاریخ باید به موازات یکدیگر آموخته شوند و در ابتدای امر بایستی به صورت سخنرانی و نمایش فیلم تدریس گردند.

تاریخ به معنای اعم، به این سؤال پاسخ می‌دهد که «چگونه وضع بدین منوال در آمد؟» و این پرسش برای کودکان باهوش بی‌نهایت جالب است. در این روش باید ابتدا از جدا شدن سیارات از خورشید گفتگو کرد و سپس وضع زمین را که به صورت گوی آتشین از خورشید جدا شد و به تدریج سرد و سخت گردید و در پوسته‌ی آن زمین لرزه‌ها، آتش‌فشان‌ها، دریاها، سوزان و باران‌های جوشان به وجود آمد برای کودکان توضیح داد، سپس اشکال گوناگون زندگی را به ترتیب ظهورشان در سطح زمین مانند پیدایش جنگل‌های سرخس، گل‌ها و زنبورها، ماهی‌های عجیب، خزندگان عظیم‌الجثه که در لجن زارها نبردهای خونین می‌کردند، پرندگان عجیب‌الخلقه که کم‌کم طریقه پرواز را می‌آموختند، پستاندارانی که در مراحل اولیه کوچک بودند، ولی کم‌کم جثه‌ی آن‌ها بزرگ شد و در زندگی توفیق بیشتری حاصل کردند در نظر کودکان مجسم ساخت. سپس به شرح انسان اولیه پرداخت و زندگانی انسان پیت کانتروپ^۱، ارکتوس^۲، پیلندون^۳، ناندرتال^۴ و کرومانیون^۵ را تشریح کرد.

باید نشان داد که انسان اولیه از حیوانات وحشی می‌گریخت و به بالای درختان پناه می‌برد و پس از کشف آتش توانست در بُن غارها مأمنی پیدا کند و برای نجات از چنگال پلنگ‌های تیزدندان به گوشه دریاچه‌ها پناه برد و برای رهایی از

1. Pithecanthropus

2. Erectus

3. piltdown

4. Neandertal

5. Cro-Magnon

گرسنگی ماموت‌های درشت هیکل را در گودالی شکار کند و رفته‌رفته به تکمیل اسلحه خود بپردازد و در نتیجه هوش سرشار خود نه‌تنها قدرت بدست آورد، بلکه خویش را اشرف مخلوقات هم بخواند.

سپس نوبت به پیدایش تمدن می‌رسد. در این مورد باید از پیدایش روش‌های زراعت در درّه نیل و بابل، توسعه هنر کوزه‌سازی، تحول از عصر حجر به عصر مفرغ و تکامل آن به عصر آهن گفتگو شود و در عین حال می‌توان احوال اولین حکومت‌های متمدن و مذاهب آن‌ها را از قبیل فراعنه مصر و اهرام و بردگان زحمتکش آن‌ها و معابد تاریک و اسرارآمیزشان که سالی یک مرتبه به هنگام رأس‌السرطان در تابستان به نور خورشید روشن می‌شدند و همچنین لشکریان نیرومند و عظمت و جلال کاخ‌های مصر را مورد بحث قرار داد. این مطالب اگر به صورت عکس و تصویر و فیلم تدریس شود قلب هر کودک بی‌استعداد را به شادی می‌اندازد و او را به آسانی برای درک تاریخ مسطوره آماده می‌سازد.

در چندین صد سال اخیر معلومات ما تنها در مورد یک قسمت از تاریخ عالم توسعه زیادی پیدا کرده است و آن تاریخ تمدن‌های اولیه است. این رشته به واسطه شیرینی موضوع و به علت جلب توجهی که از مغزهای متجسس می‌کند فریبنده و جالب است.

اولین قدمی که برای روشن شدن تاریخ تمدن‌های اولیه برداشته شده است کشف نوشته‌های میخی است که بابلی‌ها و ایرانی‌ها، کتیبه‌های خود را با آن می‌نوشتند. از سنگ نبشته‌های گوناگونی که هنگام حفاری‌ها کشف شده است اطلاعات ذیقیمتی درباره‌ی قوانین و عادات و رسوم و مبالغات بازرگانی اهالی بین‌النهرین (میان رودان) قدیم بدست آمده است. پس از تمدن میان‌رودان (بین‌النهرین) به تمدن درخشان مینوی^۱ در کارتاژ برخورد می‌کنیم که تنها در ادبیات کلاسیک یونان قدیم نامی از آن‌ها به صورت افسانه‌هایی چند دیده می‌شود. متأسفانه کتیبه‌های کارتاژی را هنوز کسی نخوانده است، ولی از معماری‌ها و

مجسمه‌های آن دوران می‌توان اطلاعات زیادی به دست آورد و چنین به نظر می‌رسد که ثروتمندان کارتاژ فاسدالاخلاق و اهل تجمل بودند و برای تحریک اعصاب خود به دنبال گاوبازی می‌رفتند و دخترانی گاوباز را استخدام می‌کردند، تا در برابر آن‌ها به عملیات اکروباتیک و شگفت‌انگیز بپردازند.

تنها در عصر حاضر است که ملل دنیا سعی می‌کنند که در عین برخوردار شدن از تمدن از فساد و تباهی خود جلوگیری نمایند. اهالی کارتاژ که در نتیجه‌ی خوشگذرانی و تجمل‌پرستی سست و لاابالی شده بودند، به دست دزدان دریایی یونان که در آن عصر هنوز به حال توحش زندگی می‌کردند نابود شدند و اگر هزار سال پس از غلبه بر کارتاژ یونانی‌ها از امپراتوری ایران شکست می‌خوردند، شاید تمدن درخشان یونان نیز به سرنوشت تمدن کارتاژ، دچار می‌شد.

تاریخ توسعه صنعت و هنر را نیز اگر به صورت تصویر توأم با توضیحات شفاهی به کودکان یاد دهیم مانند تاریخ تمدن جالب و قابل درک خواهد شد. قبل از شروع به درس تاریخ، بد نیست که درباره‌ی پیدایش خانه‌سازی و اختراع ماشین خودکار و کشتی‌سازی و پیدایش روش‌های مختلف کشاورزی اطلاعاتی به کودکان بدهیم. این قبیل اطلاعات افکار آن‌ها را برای درک ترقیات فنی آماده می‌سازد و با آنکه در مراحل اولیه، کودکان مطالب فوق را به کندی درک می‌کنند ولی کم‌کم فکر آنها توسعه پیدا کرده و سریع‌تر می‌توانند رشد ترقیات فنی را درک نمایند و به تدریج در مخیله خود تصویری از زندگانی افراد بشر، در هزاران سال قبل مجسم نمایند.

نقش مهمی را که رودخانه‌های پر آب در پیدایش تمدن‌های اولیه انسانی بازی کرده‌اند، مطلبی است که کودکان هفت ساله به خوبی می‌توانند درک کنند. اصولاً آموزش و پرورش کودک را نباید با اشیاء مأنوس شروع کرد، زیرا قدرت تخیل کودکان خیلی بیشتر از اشخاص بالغ است و آن‌ها از درک تصویرهای خیالی نامأنوس که فرق زیادی با اشیاء مأنوس و روزمره داشته باشد لذت می‌برند و مخصوصاً این پدیده هنگامی که کودکان در بازی‌های خود از سرخ‌پوستان تقلید می‌کنند نمایان‌تر می‌شود.

مراحل ابتدایی تاریخ به معنای اعم برای کودکان مناسب‌تر از مراحل بعدی آن می‌باشد، زیرا کودکان برای درک مراحل بعدی باید لااقل به سن ده سالگی رسیده باشند و در این مرحله باید به آن‌ها فهماند که تمدن بشری برای تکامل خود سه دوره‌ی مشخص را طی کرده است.

دوره‌ی اول با ظهور کشاورزی شروع شده است. در این دوره پادشاهان قدرت زیادی کسب نموده و ممالک توسعه پیدا کردند. ساختمان‌ها و بناهای عظیم به افتخار خدایان و به یاد بود سلاطین برپا شد. هنر نوشتن ابداع گردید. بابلی‌ها اصول ریاضی را کشف کردند و ملل مختلف به هنگام جنگ و غلبه از رفتار وحشیانه سابق دست کشیدند. پس از گذشت هزار سال، دوران اول که کم‌کم تکامل یافته و نضجی گرفته بود، جای خود را به دوران دوم یعنی دوره‌ی تمدن یونان داد و این دوران از زمان همرا^۱ شاعر یونانی که معلوم نیست در چه تاریخی می‌زیسته است تا مرگ ارشمیدس به دست سربازان یونانی ادامه یافت. پس از آن دوران تاریکی و فساد که تا حدود قرن پانزدهم ادامه داشت. عالمان را به ورطه جهل و نادانی کشانید. سپس دوران ترقی سریع بشر از قرن پانزدهم شروع شد که تا زمان حاضر ادامه پیدا کرده است.

در تمام ادوار تاریخ مکتوب بشری اعصار مرفعی دوران‌های استثنایی بوده‌اند. ولی هر زمان که بشر پا به مرحله ترقی و توسعه تمدن نهاده است تکامل و رشدش سریع و قاطع بوده است.

به موازات این تحقیق باید درباره‌ی چند اصل بدون آنکه این اصول بی‌جهت مورد تأکید قرار گیرند بحث و تفسیر کرد. دوران‌های رکود تمدن بشری آن‌هایی هستند که افراد خود را ضعیف و زیون می‌شمردند و دوران‌های مرفعی آن‌هایی هستند که مردم احساس می‌کردند که انجام کارهای بزرگ برایشان مقدور است و می‌توانند در انجام این امور سهیم و شریک باشند. اخیراً در میان مردم تمایلات

خطرناکی که تا حدی با عقاید جمعیون^۱ رابطه دارد به وجود آمده است. این عده جوامع بشری را به صورت واحدی لاینفک می‌پندارند و سهمی را که افراد این جوامع در توسعه و ترقی آن‌ها دارند ناچیز می‌شمرند. مثلاً باید در نظر داشت که قرن‌ها از اختراع «چرخ» می‌گذشت ولی سرخ‌پوستان آمریکا از وجود این اختراع بی‌اطلاع بودند تا این‌که پای سفیدپوستان به این قاره باز شد و بومی‌ها از فواید آن آگاه شدند. ممکن است که اختراع چرخ به دست یک نفر انجام نگرفته باشد بلکه چند نفر در ادوار مختلف آن را تکمیل کرده باشند. مثلاً یک نفر از تنه درخت به صورت غلطک استفاده کرده و دیگران از او پیروی نموده و اختراع وی را تکمیل کرده باشند، ولی در هر حال کمکی که این اختراع به تمدن بشری کرده است توصیف‌ناپذیر است. این اختراع نشان می‌دهد که تمدن بشری تا چه حد به نبوغ افراد احتیاج دارد. زیرا سرخ‌پوستان مایا^۲ و اینکا^۳ با آن‌که خود دارای تمدن درخشانی بودند، ولی فکرشان متوجه این اختراع ساده نشده بود. تفوق تمدن فعلی بر تمدنی که قبل از انقلاب صنعتی وجود داشت مرهون زحمات و اکتشافات عده‌ی معدودی از افراد بشر است و اگر خدای نکرده چند هزار نفر از مردم زمین که دارای استعداد خارق‌العاده بودند به هنگام کودکی از میان می‌رفتند هر آینه روشی را که هم اکنون در تولیدات صنعتی و کشاورزی خود به کار می‌بریم با روشی که در قرن هیجدهم معمول بود چندان تفاوتی نداشت. افراد کارهای بزرگی را انجام می‌دهند و معلم تاریخ باید این مطالب را آشکارا به شاگردان خود بیاموزد، زیرا اگر در ذهن مردم امید وجود نداشته باشد دست به کارهای مهم نخواهند زد.

تاریخ نشان داده است که گسترش تمدن در نواحی جدید (که کاملاً با توسعه تمدن در یک ناحیه‌ی معینی فرق دارد) معلول فتوحات نظامی است. هنگامی که گروهی متمدن بر گروهی نیمه متمدن تسلط می‌یابند گروه مغلوب در صورتی که از لحاظ تمدن چندان عقب‌تر از گروه فاتح نباشند می‌توانند به سرعت معلومات و اطلاعات و تمدن گروه فاتح را کسب نمایند و گاهی عکس این قضیه نیز اتفاق

1. Totalitarians

2. Mayas

3. Incas

می‌افتد. مثلاً وقتی که گروه فاتح از نقطه نظر تمدن عقب‌تر از گروه مغلوب می‌باشند باید از رعایای خود درس تمدن بیاموزند. فتوحات اسکندر مقدونی موجب شد که تمدن یونان در مشرق زمین گسترش یابد، ولی توسعه همین تمدن در مغرب زمین نتیجه شکست یونانی‌ها از قوای رُم است. کشورهای گل و اسپانیا هنگامی که تحت انقیاد دولت رُم در آمدند متمدن شدند، تمدن اسلامی نیز در نتیجه تسلط بر امپراتوری رُم شرقی و ایران به تمدن عالی رسید. با آنکه پیروزی‌های نظامی تأثیر عمیقی در اشاعه و گسترش تمدن داشته است، با این وجود صدمات شدیدی نیز به انواع تمدن بشری وارد کرده است. مثلاً تمدن یونان قبل از فتوحات اسکندر خیلی درخشان‌تر از دوره بعد از اسکندر می‌باشد و تمدن دولت رُم هیچگاه به پایه تمدن یونان نرسیده است.

بعضی از نویسندگان تاریخ به معنای اعم علاقه دارند که «فلسفه‌ای برای تاریخ ببافند» و عقیده دارند که فرمولی کشف کرده‌اند که وقایع تاریخی در گذشته طبق این فرمول به وقوع پیوسته و وقایع آینده نیز از همین فرمول پیروی خواهند کرد. برجسته‌ترین افراد این گروه عبارتند از هگل^۱، مارکس^۲، شپنگلر^۳.

پیشگویان اهرام بزرگ عقیده داشتند: اهرام مزبور الهام بخش «پیام الهی» می‌باشند. کتاب‌های قطور و گوناگونی (که بعضی از آن‌ها را در اختیار دارم) درباره اهرام بزرگ نوشته شده است که وقایع مهم تاریخ از هنگام بنای این اهرام تا انتشار کتب مزبور در آن‌ها پیش‌بینی گردیده و پیشگویی شده است که بلافاصله پس از آن تاریخ جنگ عظیمی در مصر برپا خواهد شد، یهودیان به فلسطین مراجعت خواهند کرد و پس از «رجعت ثانی» دنیا به آخر خواهد رسید. مسلماً جنگ بزرگی در مصر برپا شده است و یهودیان به فلسطین باز گشته‌اند و بدین ترتیب باید پنداشت که وضع دنیا وخیم است. ولی معذک، هنوز عده زیادی از یهودیان در خارج از فلسطین بسر می‌برند و شاید پیام غیبی اهرام بزرگ به این زودی‌ها به وقوع نپیوندد.

فرضیه‌ی هگل درباره‌ی تاریخ نیز مانند فلسفه‌ی بالا خیالی و مبتنی بر اوهام است. هگل می‌گوید: در این دنیا چیزی به نام «ایده» وجود دارد که دائماً در کشمکش است تا به صورت «ایده‌ی مطلق» در آید و معمولاً این ایده، اول در یک ملت به وجود می‌آید و سپس به ملتی دیگر سرایت می‌کند. این ایده اول در چین به وجود آمد و چون مشاهده کرد که نمی‌تواند در این کشور به جایی برسد به هندوستان مهاجرت کرد و سپس به یونان و پس از آن به کشور رُم نفوذ کرد. فتوحات اسکندر و قیصر کبیر به نفوذ و توسعه‌ی این ایده کمک شایانی کرد. زیرا «ایده» همواره جنگجویان مقتدر را بر افراد روشنفکر و دانشمند ترجیح می‌دهد، ولی پس از آنکه دوران قیصر رُم به سر آمد «ایده» احساس کرد که در رُم دیگر کاری ندارد و پس از چهار قرن تردید تصمیم گرفت که به ملت آلمان ملحق شود و افراد این کشور را دوست دارد و این دوستی تا عصر هگل ادامه یافته است.

به هر حال دوران تسلط «ایده» بر یک ملت ابدی نیست و «ایده» همواره به سوی غرب در حرکت است. «ایده» پس از ترک آلمان به آمریکا مهاجرت کرد و در این قاره است که مبارزه‌ی فکری شدیدی را میان ممالک متحده و ممالک آمریکای لاتین به وجود آورده است. بنابراین، اگر به زعم هگل قرار باشد که «ایده» مسافرت خود را به سوی غرب همچنان ادامه دهد به ژاپن خواهد رسید. ولی متأسفانه هگل در این مورد چیزی نمی‌گوید. ولی به گمان وی هنگامی که «ایده» مسافرت خود را به دور دنیا تکمیل کند به صورت «ایده‌ی مطلق» در می‌آید و از آن پس بشر الی‌الابد با آرامش خاطر و شادمانی زیست خواهد کرد. چنان‌که مشاهده می‌شود فرضیه‌ی «ایده مطلق» با فرضیه‌ی «رجعت ثانی» خیلی به هم شباهت دارد.

خیلی عجیب است که این فرضیه‌ی خیالی که از نقطه نظر ابهام شباهت زیادی به خرافات «اهرام بزرگ» دارد بایستی به صورت اساس مطلق دانش مورد قبول عده‌ی بی‌شماری از اساتید دنیا نه تنها در کشور آلمان که به مناسبت وجود روح خودخواهی ملی این فرضیه را قبول کرده‌اند رواج پیدا کند بلکه، در کشورهای انگلستان و آمریکا نیز که چنین امتیازات ناروایی را هم در بر ندارد بر سر زبان‌ها افتد. عجیب‌تر آن‌که، این فرضیه اساس عقاید کارل مارکس را - که به عقیده‌ی

پیروان خشک و متعصب وی آخرین فرضیه‌ی علمی و عملی است - پی‌ریزی می‌کند. شکی نیست که مارکس تغییراتی در فلسفه‌ی هگل به وجود آورده است. بدین معنی که «روش تولید» را به جای «ایده» گذاشته است و «جانشین شدن طبقه‌ای به جای طبقه‌ی دیگر» را به عوض «جانشین شدن ملت حامل ایده به جای ملت دیگر» استعمال کرده است. ولی با این وجود، آثار افسانه نویسی و موهوم پرستی در نوشته‌هایش هویدا است. مثلاً مارکس «انقلاب کمونیستی» را در مقابل «رجعت ثانی» و «دیکتاتوری طبقه‌ی کارگر» را به عوض «حکومت مقدسین» و اصطلاح «دنای مشترک المنافع سوسیالیست» را به جای «هزار سالی که دنیا پس از رجعت ثانی با عدل و داد اداره خواهد شد»^۱ ذکر کرده است و مارکس مانند مسیحیانی که در قرون اولیه میلادی می‌زیسته‌اند عقیده داشت که دوران هزار ساله‌ی عدل و داد به زودی فرا می‌رسد. ولی همان‌طور که مسیحیان قدیم مأیوس شده‌اند پیروان وی نیز نومید گشته‌اند. زیرا دنیا بار دیگر نشان داده است که نمی‌خواهد بر اساس فرمول ظریفی که یک دسته از افراد امیدوار بشر به وجود آورده‌اند بچرخد.

اما کلیه‌ی افرادی که فرمولی برای پیش‌بینی وضع آینده‌ی بشر با توجه به گذشته‌ی دنیا وضع کرده‌اند نسبت به آینده‌ی بشر خوشبین نبوده‌اند. در عصر ما شپنگلر^۲ مکتب قدیمی ستونیسیم را در مورد تکرار تاریخ و این که اتفاقات گذشته در آینده تکرار خواهند شد مجدداً زنده کرده است و اگر این عقیده در میان مردم دنیا اشاعه پیدا کند کلیه‌ی کوشش‌های بشر را برای ترقی و تعالی عبث جلوه داده و بیهوده خواهد شمرد. شپنگلر عقیده دارد که در این جهان یک سلسله تمدن به

۱. مسیحیان عقیده دارند که به هنگام «رجعت ثانی» که حضرت مسیح به زمین رجعت می‌فرماید مدت هزار سال زمین از عدل و داد پر می‌شود و ظلم و جور از زمین رخت بر می‌بندد. مأخذ: دایرالمعارف بریتانیکا. چاپ ۱۹۵۶ - صفحه ۴۹۵ کلمه «هزاره».

۲. Spengler - Stoicism مکتبی که در حدود دویست سال قبل از میلاد پایه‌گذاری شد. پیروان این مکتب عقیده داشتند که حقیقت مادی است و قدرتی در کائنات وجود دارد که بر همه چیز مسلط است. آنها طبق قوانین طبیعت زندگی می‌کردند و از هوی و هوس و افراط و تفریط پرهیز می‌نمودند، وظایف خود را موافق با طبیعت انجام می‌دادند تا آزادی حقیقی را به دست آورند.

وجود آمده است که هر یک از آن‌ها از جزئیات طرح تمدن قبلی خود نعل‌بالنعل تقلید کرده‌اند و هر یک از این تمدن‌ها کم‌کم به حالت بلوغ در آمده و سپس سیرنزولی خود را جبراً طی کرده و بالاخره از بین رفته‌اند. به عقیده‌ی وی تمدن فعلی ما از سال ۱۹۱۴ به بعد سیر نزولی خود را شروع کرده است و کوشش ما برای جلوگیری از فساد و تباهی این تمدن بی‌فایده است. خوشبختانه این فرضیه به همان اندازه که ناراحت‌کننده است بی‌اساس نیز می‌باشد. برای اثبات این نظریه لازم است که دوران‌های تمدن سابق را به طرز مصنوعی طبقه‌بندی کرد و بعضی از واقعیات این تمدن‌ها را از نظر انداخت و روی بعضی دیگر به طریق ناجوانمردانه‌ای پافشاری و تکیه کرد. حتی اگر فرض کنیم که تمدن‌های سابق با این وضع مسخ نشده باشند تعداد تمدن‌های سابق آن‌قدر اندک است که نمی‌توان تمدن‌های آینده را از آن‌ها استنتاج کرد. نظریه‌ی شینگلر ابداعات علمی جدید را که موجب تغییر در کیفیت تمدن جدید بشری شده‌اند از نظر انداخته است و علاوه بر این از پدیده‌های کمی جدید که وضع جنگ‌های فراگیر فعلی را تغییر داده و امکان تسلط مرئی یا نامرئی فاتحین جنگ‌های امروزی را بر سراسر دنیا بیشتر کرده است غفلت کرده است. این واعظ به اصطلاح مشهور می‌گوید که در این دنیا هیچ چیز جدید نیست، ولی اگر او به تماشای یکی از کارخانجات برق اتمی می‌رفت و یا یک صحنه از نبرد هواپیماها را در ماوراء جو تماشا می‌کرد از گفته‌ی خود پشیمان می‌شد. البته ممکن است که مشاهده‌ی اختراعات جدید نتواند او را قانع سازد که از عقاید سخیف خود دست برداشته و اختراعات و اکتشافات جدید را بیهوده و عبث نشمارد، ولی این مطلب احتیاج به بحث جداگانه دارد.

تاریخ چیزهای بسیاری را به ما یاد می‌دهد و این معلومات غیر از فرمول‌های ساده کلی می‌باشند که بتوان با حذف قسمتی از حقایق تاریخی آن‌ها را به طور مصنوعی در نظر مردم با ارزش جلوه دارد. افرادی که فلسفه تاریخ را به وجود آورده‌اند افسانه سرایانی بیش نیستند. تاریخ تنها می‌تواند دو عمل بزرگ انجام دهد، یکی آنکه می‌توان در نتیجه‌ی مشاهده‌ی وقایع تاریخی نتایج کلی نسبتاً کوچکی از آنها گرفت، مثلاً می‌توان تاریخچه‌ی علوم را (نه فلسفه علوم را) از

نقطه نظر تاریخی بررسی کرد و دیگر آنکه می توان با مطالعه و بررسی در احوال و آثار افراد برجسته سرگذشت آن ها را با لطف و زیبایی اشعار حماسی و نمایشنامه به هم آمیخت و از آن لذت برد. من نمی خواهم هیچ یک از این دو عمل را بر دیگری ترجیح دهم. این دو عمل با یکدیگر فرق دارند و هر کدام از آن ها به مذاق یک دسته از مردم خوشایند می باشند و برای انجام آن ها دو روش مختلف باید به کار برد. مثلاً زندگی میدلتون^۱ یا پلوتارک^۲ را می توان نمونه ای از این دو روش دانست و با آن که من به روش هایی که هر یک از این دو مورخ بزرگ به کار برده اند علاقه زیادی دارم، ولی باید اذعان کنم که رضایت خاطری که از مطالعه آثار هر یک از آن ها برایم ایجاد می شود از زمین تا آسمان فرق دارد. مثلاً یکی از آن ها همان طور که علمای هیأت اجرام سماوی را تحت مطالعه قرار می دهند در مورد بشر با روش عینی به تحقیق و بررسی پرداخته است، در صورتی که دیگری قدرت تخیل انسان را تلطیف می بخشد و مطالبی را درباره ی بشر می آموزد که معلومات شخص را در مورد وضع ابناء بشر به مثابه ی آگاهی اسب سوار از اسب های خود زیاد می کند، یعنی معلوماتی که انسان حس می کند ولی قدرت بیان آن را ندارد، معلوماتی که نمی توان آن را به صورت کلمات بیان کرد، ولی می توان آن ها را عملاً به کار برد.

تحقیق درباره ی تاریخ به طریق علمی از ابداعات عصر جدید است، ولی اجازه دهید که فعلاً این مطلب را فراموش کنیم و ببینیم که انسان از خواندن آثار مورخین اعصار گذشته چه نتیجه ای می گیرد. آثار هرودوت^۳ که او را پدر تاریخ لقب داده اند از چند نظر قابل خواندن است. در درجه اول آثار وی حاوی حکایات لذت بخش است. هنوز چند صفحه از تاریخ هرودوت را نخوانده ایم که به افسانه پادشاه ساده دلی به نام کاندولس^۴ برخورد می کنیم که افسوس می خورد که چرا کسی به جز خودش آن طور که باید و شاید زیبایی ملکه اش را درک نکرده است و بالتجبه هیچ کس نمی تواند بر او غبطه خورد که چنین ملکه ی زیبایی دارد. و

1. Middletown

2. Plutarch

3. Herodotus

4. Candaules

بدین ترتیب دستور می‌دهد که وزیرش گیگز^۱ پشت پرده‌ای پنهان شود و هنگامی که ملکه با بدن لخت به حمام می‌رود، وی را تماشا کند. ولی ملکه پای وزیر را از زیر پرده می‌بیند و به او پرخاش می‌کند که توهینی به مقام وی وارد ساخته است که سزایش مرگ است. و به وی می‌گوید که برای خلاصی از کیفر این گناه بزرگ دو راه باقیمانده است. یا آنکه تن به مرگ دهد و اعدام شود و یا آنکه پادشاه را از میان بردارد و با وی ازدواج کند. گیگز راه دوم را انتخاب می‌کند. و سلسله‌ای را تأسیس می‌نماید که آخرین پادشاه آن کراسوس معروف می‌باشد. هرودوت از این نوع حکایات بسیار دارد و از این‌که با بیان این قبیل حکایات عظمت تاریخ را از میان برده است کوچکترین هراسی به خود راه نمی‌دهد. از طرف دیگر احترام به بیان حقایق تاریخی مانع نمی‌شود که وی از بیان وقایع تاریخی به صورت نمایشنامه سرباز زند. مثلاً قصه شکست کراسوس به دست کوروش شاهنشاه ایران داستانی بس دلپذیر است، ولی همه می‌دانند که قسمتی از این حکایت افسانه‌ای بیش نیست و کمی از حقیقت دور است.

آثار هرودوت برای کسانی که به مردم‌شناسی علاقه دارند بی‌نهایت جالب است. مثلاً وی عادات و حشیه‌های را که در آن زمان وجود داشته است به خوبی تشریح می‌کند. گاهی مانند داستان سرایان تنها به شرح وقایع اکتفا می‌کند و زمانی مانند محققین امروزی به تحقیق و تجسس می‌پردازد. بررسی وی از عادات و رسوم ملل و نژادهای مختلف عمیقانه و کامل است و برای پیشوایانی که از احوال ملل قدیم بی‌اطلاع اند بی‌نهایت مفید بوده و سر مشق نیکویی به شمار می‌رود.

فلسفه‌ی اساسی تاریخ هرودوت عبارت است از تشریح تضاد دائمی که بین فرمانروایان آسیایی و اروپایی برقرار گردیده است و این تضاد در عصر وی به شکست ایرانی‌ها در جنگ‌های ماراتوان و سالامیس منجر شده است. ولی این مبارزه در قرون بعد ادامه پیدا می‌کند و گاهی به نفع ملل آسیایی و زمانی به سود ملل اروپایی منتهی می‌شود. جنگ سالامیس به توسعه‌ی ملل آسیایی به طرف مغرب

خاتمه می‌دهد، سپس نوبت به غلبه ملل اروپایی بر ملل آسیایی می‌رسد و این پیروزی به دست مقدونی‌ها و رومی‌ها انجام می‌گیرد و به واقعه تروی منتهی می‌شود. سپس ملل آسیایی دوران فتح و پیروزی را طی کرده و به قدرت می‌رسند فتوحات ملل آسیایی پس از شکست آتیلا در قرن پنجم در شهر شالون^۱ (شمال شرقی فرانسه فعلی) و شکست تیره‌پوستان^۲ در شهر تور^۳ (شهری است در مرکز فرانسه) به انتها می‌رسد و آخرین پیروزی بزرگ ملل آسیایی فتح استانبول به سال ۱۴۵۳ می‌باشد. پس از این تاریخ ملل اروپایی در نتیجه فعالیت‌های علمی و فنی برتری خود را بر ممالک آسیایی حفظ کردند و اولین مرتبه که یکی از ملل آسیایی توانست تفوق خود را بر یکی از ملل اروپایی نمایان سازد در سال ۱۹۰۴-۵ بود که کشور روسیه از ژاپن شکست خورد، ولی نمی‌توان حدس زد که این نهضت مخالف یعنی برگشت قدرت به دست ملل آسیایی تاکی ادامه پیدا خواهد کرد، زیرا با آن که کشور ژاپن بدون شک مغلوب خواهد شد، ولی ممکن است کشورهای چین و هندوستان به عنوان قهرمانان ملل آسیایی جانشین ژاپن گردند. مسلماً کلیه‌ی این نهضت‌های سیاسی را می‌توان در چهارچوب پیشگویی‌های هرودوت تعبیر کرد.

فلسفه‌ی تاریخی توسیدید^۴ دومین مورخ بزرگ دنیا به پایه فلسفه‌ی تاریخی هرودوت نمی‌رسد، ولی این مورخ با هنرمندی بسیار و دقت کامل وقایع تاریخی را تجزیه و تحلیل می‌کند، عقاید تاریخی وی مربوط به مبارزه و تضادی است که در جنگ‌های پلوپونز میان آتن و اسپارت روی داده است و بنا به عقیده «کورنفورد» روش وی در تشریح تاریخ شباهت زیادی به نمایشنامه‌های تراژیک یونان دارد. مثلاً در این جنگ شهر آتن که مورد علاقه توسیدید بوده و بالاخره از اسپارت شکست می‌خورد به صورت قهرمانی جلوه‌گر شده است که بنا به تعیین سرنوشت با کمال غرور و افتخار بدون آن که عظمت و مقام خود را از دست بدهد با مصایب زیاد و بدبختی‌های بی‌شمار روبرو شده است. مطالب تاریخی توسیدید جدی و محدود به وقایع آشکار است، در آثار وی انحرافات تاریخی مربوط به شایعات وجود ندارد

1. Chalons

2. Moors

3. Tours

4. Thucydides

و در نتیجه خواندن آن چندان دلپذیر نمی‌باشد. ولی این آثار متضمن بیان وقایع تاریخی است که دارای عظمت و جلال حماسی می‌باشد و تصویری از بشر در ذهن خواننده مجسم می‌کند که در نتیجه سرنوشت به سوی نیستی و زوال رانده می‌شود و این بشر با آن‌که می‌تواند با انتخاب راه صحیح پیروز شود، ولی راه کج را انتخاب می‌کند و این انتخاب تکرار می‌شود و سرانجام به نابودی وی منجر می‌گردد و در نتیجه‌ی تشدید ناراحتی‌ها به دامن مکروتزویر پناه می‌برد و بالاخره به سوی نیستی و فنا ی جبران‌ناپذیر کشانیده می‌شود. به عقیده‌ی وی در دنیا قدرتی مافوق بشر که می‌توان آن را سرنوشت یا عدالت یا احتیاج نامید حکمفرمایی می‌کند و این قدرت نه تنها مافوق بشر است بلکه بر خدایان نیز تسلط دارد و هرگاه شخص یا کشوری پایش را از حدود آن‌چه که برایش مقرر شده است فراتر نهد از مجازات‌های غرور و تکبر ایمن نخواهد بود. این فرضیه‌ی مذهب حقیقی یونانیان بود و توسیدید با کمال مهارت این عقیده را در لابلای آثار خود گنجانیده است.

پلوتارک از زمان خود تا پیدایش رنسانس با نفوذترین مورخ اعصار قدیم است و نفوذش بدان جهت نیست که وی یکی از مورخینی می‌باشد که حقایق تاریخی را به دقت بیان می‌کند، زیرا آثار وی قابل اعتماد نیستند، بلکه نفوذ وی مرهون روش‌های عملی و فرضیه‌های سیاسی وی می‌باشد. برای مثال دو نمونه را می‌توان انتخاب کرد. ژان ژاک روسو و الکساندر هامیلتون که قسمت اعظم تمایلات فکری خود را مدیون وی می‌باشند، زیرا گفته‌های اخلاقی او به روسو الهام بخشیده است تا در تدوین فلسفه‌ی خود از آن‌ها پیروی کند و قهرمانان وی سرمشق نیکویی برای ارضای جاه‌طلبی‌های هامیلتون بوده‌اند. آن‌ها که تاکنون او را مورّخی شهیر می‌دانسته‌اند تعجب خواهند کرد اگر بدانند که وی نویسنده‌ای شایعه پرست می‌باشد که نتوانسته است در مقابل داستان‌های نیکو مقاومت کند و حاضر شده است که نکات ضعف قهرمانان خود را به غیر از چند مورد به‌خصوص توجیه نماید و حتی درباره‌ی ضعف آن‌ها مبالغه کند. مثلاً در شرح احوال مارک آنتوان می‌گوید: هنگامی که وی به مقام سرداری رُم رسید با دخترکی بازیگر از طبقه سوم به همه جا مسافرت می‌کرد و او را به رخ اهالی محترم و متعصب استان‌های رُم می‌کشید و در

نتیجه مردمان رُم را از خود می‌رنجانید (البته این موضوع قبل از آن‌که مارک آنتوان بتواند ملکه‌های عظیم‌الشأن را به دام عشق خود گرفتار سازد اتفاق افتاده است) و در جایی دیگر می‌گوید که ژول سزار به هنگام جوانی در نتیجه خواندن نامه‌های عاشقانه مارد پروتوس در یکی از جلسات مجلس سنا که مطالعه کتاب یا نوشته در آن‌ها قدغن شده بود به زحمت افتاد و تویخ شد. سپس تصویر مضحکی از ژول سزار به صورت قهرمانی پرطمطراق به وجود آورده است و این تصویر مضحک در آثار شکسپیر نیز منعکس شده است. قهرمانان او مجسمه‌های کمال و فضیلت نیستند، بلکه اشخاصی مانند سایر افراد بشر می‌باشند که حتی اگر در گذشته هم به وجود نیامده بودند ممکن بود، امثال آن‌ها در آینده به وجود آیند.

برای نوشتن تاریخ روش‌های پسندیده بی‌شماری موجود است که آثار هرودوت، توسیدید و پلوتارک سه نمونه‌ی بارز از آن‌هاست. چهارمین نمونه روشی است که گیون^۱ در آثار خود به کار می‌برد. شکی نیست که آثار گیون دارای نقایص بی‌شماری است. قدرت تحقیق و امعان نظری با مقایسه با معیارهای محققین عصر جدید کافی به نظر نمی‌رسد. با وجود آنکه شخصیت‌های تاریخی گیون جملگی وحشی و بربری می‌باشند، ولی چنین به نظر می‌رسد که آن‌ها مانند آدمخوارانی که در آثار ولتر دیده می‌شوند، همگی در قرن هیجدهم زندگی می‌کرده‌اند.

در آثار گیون شاهزادگان و جنگ‌ها و سیاست‌ها همه براساس تمایلات افراد معمولی و حقایق اقتصادی قرن هیجدهم می‌چرخد و این روش مافوق انتظار خوانندگان جدید است، ولی با تمام این احوال گیون نویسنده‌ای خوش ذوق و با استعداد است. هوش سرشار وی و قدرت مطایبه‌اش به خصوص هنگامی که آن را برای تحقیر و استهزاء خرافات به کار می‌برد غیرقابل تقلید است. اما هنر بزرگ وی این است که با آن‌که نمی‌تواند تصویر افراد و شخصیت‌های تاریخی را به طور کامل نقاشی کند در مورد تشریح وقایع بزرگ با کمال اطمینان و بدون اشتباه قلمفرسایی

می‌نماید و تاکنون کسی نتوانسته است صحنه‌های تاریخ را مانند او پیروارند. مثلاً کمتر کسی می‌تواند وقایع تاریخی را از قرن دوم تا قرن پانزدهم میلادی در قالب یک جلد کتاب بیان کند و عجیب اینجا است که در این کتاب وی هیچ‌گاه وحدت فلسفه تاریخ خود را از یاد نبرده است و کلیه مطالب را بدون از نظر انداختن جزئیات آن با کمال وضوح تشریح نموده است. انجام این کار بزرگ مستلزم قدرت فکری برای نگاه داشتن مجموعه بزرگی از حوادث و نظریات تاریخی در ذهن است که کمتر کسی قادر به انجام آن می‌باشد و همین قدرت است که با وجود نقائص زیاد گیون را در شمار یکی از برجسته‌ترین مورخین جهان قرار داده است.

ولی تنها مطالعه آثار بزرگ تاریخی کافی نیست که ما را بر رموز تاریخ آشنا سازد، بلکه انسان می‌تواند از طریق خواندن شرح احوال و یادداشت‌های بزرگان به مطالب جالب و دلپذیری دست یابد. اساتید دانشگاه نباید موجب شوند که ما از درک شوخی‌های تاریخی بازمانیم، زیرا مطالب تاریخی پر از سرگرمی‌های گوناگون است. من به این نتیجه رسیده‌ام که بزرگترین لذت از خواندن تاریخ هنگامی به انسان دست می‌دهد که نسبت به کلیه احوال و آثار و وقایع یک دوران تاریخی اطلاع و وقوف کامل پیدا کنیم، زیرا در این صورت است که حقایق جدید تاریخی می‌توانند جای خود را در این معمای لاینحل پیدا کنند. اگر انسان به جزئیات احوال مردان بزرگ آشنا نباشد محال است که بتواند درباره‌ی شخصیت حقیقی آن‌ها قضاوت نموده و دریابد که این افراد تا چه حد برای اخذ مقام بلندی که در تاریخ کسب کرده‌اند شایستگی داشته‌اند. بعضی از مردان بزرگ پس از اطلاع بر احوال و آثار آن‌ها در نظر ما بزرگتر جلوه می‌کنند و در زمره این افراد نام ابراهام لینکلن و سینوزا را می‌توان ذکر کرد. برعکس ناپلئون بناپارت در اواخر سلطنت خود شخصیتی مسخره و مضحک پیدا می‌کند. می‌گویند در شب عروسی با ژوزفین سگ کوچک ملکه سابق پای ناپلئون را هنگامی که می‌خواست به تخت‌خواب ملکه وارد شود گاز گرفت و مجروح کرد. ممکن است در این مورد تقصیری متوجه ناپلئون نباشد ولی در خیلی از موارد که ناپلئون نتوانست فاتح شود تقصیر متوجه خود اوست. حکایت می‌کنند که روزی ناپلئون وزیر امور خارجه‌اش تالیران را هنگام

مجادله به واسطه نقص اعضاء مورد سرزنش قرار داد و زنش را به خیانت متهم ساخت. پس از خروج ناپلئون، تالیران شانه‌اش را تکان داده و به حاضرین گفت: «افسوس که مردی به این بزرگی رفتاری چنین پست و بیشرمانه دارد.» جشن ازدواج ناپلئون با ماری لوئیز به وسیله وکیل انجام شد و ناپلئون برای ملاقات ملکه به سرحد فرانسه مسافرت کرد. تشریفات باشکوهی برپا گردید و مهمانی بزرگی به افتخار این عروسی داده شد که در آن کلیه اشراف و اعیان دربار ناپلئون دعوت شده بودند، مدتی از ساعت مقرر برای صرف شام گذشته بود، ولی از شاه و ملکه خبری نشد. رئیس تشریفات دربار با بی‌صابری انتظار ورود موبک سلطنتی را می‌کشید و بالاخره پس از جستجوی زیاد معلوم شد که ناپلئون نتوانسته است وصال دختر امپراتور بزرگ را به بعد از شام موکول کند. سزار الکساندر نیز با تظاهر به این‌که جوانی ساده‌لوح است ناپلئون را فریب داد و در اوج دوستی ظاهری خود با ناپلئون به مادرش چنین نوشت: «کسی که دیرتر بخندد بهتر می‌خندد» در مکاتباتی که بین این دو امپراتور بزرگ رد و بدل شده است الکساندر زیرکی و مهارت عجیبی نشان داده است، در صورتی که ناپلئون به نوشتن کلمات قلبه و سُلنبه پرداخته است. جای تعجب است که مورخین نتوانسته‌اند آن طور که باید و شاید نکات ضعف و اعمال مسخره‌آمیز ناپلئون را مورد توجه قرار دهند، زیرا ناپلئون کم‌کم به صورت قهرمان افسانه‌ای تاریخ در آمده است. باید دانست که مورخین تنها فتوحات و لشکرکشی‌های وی را مورد تمجید و تحسین قرار داده‌اند و در مقابل نبوغ نظامی وی سر تعظیم فرود آورده‌اند. ناپلئون در روحیه مردم آلمان تأثیر عمیقی به جای گذاشت، زیرا مردمان این کشور در عین حال که اعمال وی را ستایش می‌کردند آرزوی گرفتن انتقام را از مردی که آن‌ها را تحقیر کرده و در مقابل سایر ملل عالم سرافکنده ساخته بود، در دل می‌پرورانیدند و اگر مردم آلمان بغض و کینه‌ی خود را از ناپلئون به وسیله تمسخر و استهزاء وی از دل بیرون می‌کردند، هیچگاه در دو جنگ بزرگ جهانی به این شدت از ابناء بشر انتقام نمی‌گرفتند.

اکنون موقع آن فرا رسیده است که از هرزه‌گویی‌های تاریخی دست کشیده و جنبه‌های اساسی تاریخ را مورد بحث قرار دهیم. وقایع اساسی تاریخ آنقدر زیاد

هستند که انسان نمی‌داند از کجا شروع کند و شاید طبیعی‌تر آن باشد که از فتوحات نظامی آغاز کنیم. منظور من از این مقال شرح جزئیات جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها نیست، زیرا این مطالب به کرات در کتب تاریخی به رشته تحریر در آمده است. من می‌خواهم درباره تأثیر روش‌های جنگی در زندگی عمومی اجتماعات بشری بحث کنم و روابطی را که بین موفقیت‌های نظامی و سایر اشکال موفقیت وجود دارد تشریح نمایم. در تشریح وقایع رزمی احساسات مورخین نقش عمده‌ای را بازی کرده است، در صورتی که جنگ و کارزار برای خود شغلی است شبیه مشاغل دیگر. عده زیادی تصوّر می‌کنند که ژاندارک کمک بزرگی به بهبود وضع فرانسه پس از شکست این کشور از انگلستان کرده است. من هم تا وقتی که متوجه نشدم که علت اصلی موفقیت فرانسه در زمان ژاندارک رشد و توسعه واحدهای توپخانه فرانسه بوده است همین طور می‌اندیشیدم. در آن زمان قوای انگلیس بیشتر به کمانداران خود تکیه داشتند که توانسته بودند شوالیه‌های فرانسه را شکست دهند. ولی چنین سپاهی در مقابل آتشبار توپخانه فرانسه ضعیف و ناتوان بود و تا حدود شصت سال بعد از ژاندارک کلیه پادشاهان اروپای غربی توانستند به وسیله این تاکتیک جدید جنگی، بارون‌های سرکش را که قرن‌ها آشوب و انقلاب برپا کرده بودند به اطاعت خود در آورند و می‌توان گفت که پیدا شدن حکومت استبدادی در اروپای غربی و ایجاد آرامش داخلی در این خطه بستگی به قدرت تخریبی باورت داشته است...

انقلاب کبیر فرانسه موجب ظهور روش جدیدی از جنگ شد، یعنی جنگی که در آن کلیه افراد کشور با کمال رغبت شرکت می‌کنند، زیرا این افراد عقیده دارند که برای دفاع از ارزش‌ها و عقاید خود می‌جنگند. تا زمان انقلاب کبیر فرانسه جنگ به مثابه شغل پادشاهان و اشراف تعبیر می‌شد و سپاه‌یانی که برای این جنگ‌ها تجهیز می‌شدند از افراد چریک تشکیل می‌شدند و عامه مردم به این جنگ‌ها به نظر بی‌اعتنایی می‌نگریستند. هنگام فتح آلمان بدست لوئی چهاردهم هر چند که عده‌ای از شاهزادگان آلمانی و وابستگان آن‌ها ناراحت شدند، ولی این غلبه برای مردم معمولی چندان اهمیتی نداشت. اما هنگامی که متعصبین اروپایی برای منکوب

ساختن فرانسه انقلابی و بازگردانیدن خانواده‌ی بوربن به سلطنت با یکدیگر متحد شدند کلیه رعایای فرانسوی که از یوغ فئودالیسم آزاد شده و قطعه‌ای از املاک ارباب خود را به دست آورده بودند احساس می‌کردند که چیزی در دست دارند که برایش بجنگند و در این جنگ کلیه متفکرین و علمای فرانسه برای ابداع روش‌های جدید جنگی و اختراع مواد منفجره مؤثر و کوشش برای پیروزی در جنگ به جنب و جوش افتاده بودند و در نتیجه دنیا را به شگفتی واداشتند و سرزمین‌های بزرگی مانند آلمان و ایتالیا در برابر موفقیت‌های فرانسه سر تعظیم فرود آوردند.

پس از آن‌که حکومت دیکتاتوری ناپلئون دوستان پیشین فرانسه را به دشمن مبدل ساخت، آلمان در جنگ ۱۸۱۳ نیز دست به یک پیکار همگانی زد و موفقیتش در این جنگ بیش از موفقیت فرانسه ادامه پیدا کرد. از آن زمان تا عصر حاضر دول مختلف تشخیص داده‌اند که جنگ باید همگانی باشد و روش تعلیم و تربیت خود را که قوی‌ترین سلاح برای پیروزی در جنگ است برای نیل به این هدف هدایت می‌کنند.

دموکراسی که نوعی از حکومت است این مزیت را دارد که کلیه افراد را برای شرکت در جنگ آماده می‌سازد. من عقیده دارم (و احساس می‌کنم که گویز هم با من هم عقیده است) که کشوری مثل آلمان که تحت رژیم غیر دموکرات اداره می‌شود نمی‌تواند مانند انگلستان در سال ۱۹۴۰ به هنگام مشقت خونسرد بماند و این یکی از بزرگترین دلایل ثبات و پایداری حکومت دموکراسی است.

بعضی‌ها عقیده دارند که پیروزی در جنگ همواره در نتیجه داشتن منابع اقتصادی بهتر و بیشتر میسر است، ولی تاریخ نشان داده است که این عقیده به هیچ وجه قابل قبول نیست. در جنگ‌های پونیک در ابتدا منابع رومی‌ها خیلی کمتر از منابع کارتاژها بود، ولی معذالک رومی‌ها در این جنگ پیروز شدند. سقوط امپراتوری رُم به دست مهاجمین آلمانی و عرب صورت گرفت که در دست خود چیزی جز شجاعت و طمع نداشتند. اضمحلال امپراتوری اسپانیا را در اواخر قرن شانزدهم و قرن هفدهم بایستی به طور کلی نتیجه‌ی حماقت و عقاید خشک و تعصب‌آمیز مردم این کشور دانست، نه فقدان منابع.

در جنگ دوم جهانی متفقین با وجود داشتن منابع بهتر، کشور فرانسه و شبه جزیره‌ی مالایا - برمه - هند شرقی - نفت رومانی و غلات اوکراین را از دست دادند. هر چند که این مناطق مجدداً به دست متفقین افتاد، ولی از دست دادن آنها نشان می‌دهد که ملت‌هایی که کلیه انرژی خود را مصروف جنگ می‌سازند به چه بلیاتی دچار می‌شوند. به طور کلی می‌توان نتیجه گرفت که در صورت وجود مهارت مساوی و قدرت تصمیم مساوی، کشوری که دارای منابع اقتصادی بهتر باشد در جنگ پیروز می‌گردد. یعنی در دست داشتن این منابع به هیچ وجه شرط اساسی و کافی برای پیروزی در جنگ نیست.

اخیراً تغییر بزرگ و پراهمیتی در روش‌های جنگی که خیلی شبیه به تغییرات منتجه از اختراع باروت در جنگ‌های گذشته می‌باشد به وجود آمده است و همان طور که اختراع باروت به پادشاهان اروپای غربی مجال داد که «بارون‌ها» و سایر ارباب‌های فئودال را به اطاعت خود درآورند، به همان نحو نیز سلاح‌های جدید به کشورهای بزرگ صنعتی این قدرت را داده است که کشورهای کوچک و غیر صنعتی را تحت نفوذ خود در آورند. در اعصار قدیم امکان داشت که کشور کوچکی سالیان دراز در مقابل تهاجم کشوری بزرگ مقاومت کند، ولی امروز این مقاومت به چند هفته یا چند روز و یا چند ساعت تقلیل یافته است. ملل بزرگ صنعتی به ترتیب قدرت صنعتی عبارتند از: کشورهای متحده آمریکا، روسیه، انگلستان، آلمان و ژاپن و بقیه‌ی آنها محلی از اعراب ندارند، به جز چین که قدرت شگفت‌انگیز دفاعی از خود نشان داده است. کلیه قدرت جنگی در میان این پنج کشور متمرکز شده است و اگر از این کشورها دوتای آنها شکست بخورند قدرت در میان سه کشور دیگر متمرکز خواهد شد. فکر می‌کنم که محققین تاریخ جنگ به این نتیجه خواهند رسید که بالاخره قدرت نظامی نهایی به دست یک دولت خواهد افتاد و این دولت احتمالاً فدراسیونی مرکب از چند کشور خواهد بود. تکامل این پدیده مسلماً مستلزم مبارزه شدید با موانع روحی و تعصبات خشک خواهد بود، ولی نتیجه نهایی آن است که این مقاومت‌ها در مقابل فشار نظامی درهم شکسته خواهد شد، ولی معلوم نیست که آیا پس از چند جنگ جهانی و چند سال این پدیده به وجود

خواهد آمد و من نمی‌توانم در این مورد پیش‌گویی کنم.



در اینجا باید به شعبه‌ی دیگری از تاریخ به نام تاریخ فرهنگ پردازیم. این تاریخ به معنای اعم عبارت از تاریخ مذهب - هنر - فلسفه و علوم می‌باشد. این رشته از تاریخ بسیار جالب و دلفریب است. هنگامی که بدون توجه به مزخرفات و گراف گویی‌های اساتید فضل‌نمای دانشگاه به بحث درباره‌ی تاریخ فرهنگ می‌پردازیم، نظریه رسمی که هر دانشجو باید برای بدست آوردن نمره خوب در دروس خود بپذیرد این است که: بعضی از مردان مشهور، بزرگ و خوب بوده‌اند و به هیچ وجه نباید مورد انتقاد قرار گیرند، در حالی که عده دیگری در عین زیرکی راه خطا پیش گرفته‌اند و در نتیجه اشتباهاتی را مرتکب شده‌اند که در نظر نوآموزان تاریخ کاملاً مشهود و آشکار است و عده دیگری نیز هستند که هر چند در نظر اهل بصیرت عاقل و صاحب‌نظر بوده‌اند، ولی نامشان در درس تاریخ ذکر نمی‌شود، زیرا افکار آنها موجب ترس و وحشت دیگران است. حتی افکار آن‌هایی که برای تحسین انتخاب می‌شوند آن قدر مورد تعبیر و تفسیر غلط قرار می‌گیرند که موجب کسالت روح دانش‌آموزان می‌گردند و نظریات آن‌ها تنها مورد قبول مردم عامی می‌باشد که شغلشان تمجید از این نظریات است. از همه بالاتر در دروس تاریخ نظریاتی که موجب ناراحتی میانسالان دانشگاهی می‌گردد عنوان نمی‌شود.

مردان بزرگ آن قدرها هم که ما گمان می‌کنیم بزرگ و بلند مرتبه نیستند و بتی که از آن‌ها در مغز ما ساخته‌اند آن قدرها بلند قامت نیست. افراد فضل‌نما خیال می‌کنند که فهم دانش تنها از آن‌هاست و چون خیالشان از جهت شغلشان راحت است و احساس می‌کنند که کسی بر آن‌ها خرده نمی‌گیرد به مبالغه و تحسین در اطراف افرادی که وانمود می‌کنند درباره‌ی آن‌ها تحقیق می‌کنند می‌پردازند و این طور تظاهر می‌کنند که دیگران نیز نظریاتشان را قبول دارند و مخصوصاً به خود اجازه می‌دهند که آن‌چه لاف و گراف دارند به صورت موعظه و نصیحت به رخ دیگران بکشند. آن‌ها عقیده دارند که افراد واقعاً بزرگ همیشه دارای افکار روشن

بوده‌اند و به کمک نیروی اسرارآمیز خود توانسته‌اند تشخیص دهند که چگونه خوبی‌ها از بدی‌ها به وجود می‌آید و به طور کلی به ما کمک کرده‌اند تا با کمال بردباری و شکیبایی ناملایم‌ها و بدبختی‌های دیگران را تحمل نماییم. بدین طریق جوانان روشنفکری که چنین افکار پوچ و سخیفی را در کلیه دانشگاه‌های جهان به مغزشان تحمیل می‌نمایند نسبت به کلیه افرادی که نامشان مصنوعاً بزرگ جلوه داده می‌شود مقاومت نشان داده و از آن‌ها متنفر می‌شوند. برای نمونه می‌توان شکسپیر را که ظاهراً روشنی فکر و امعان نظری زیان‌زد خاص و عام است مثال آورد و چند نمونه از اشعاری را که به اصطلاح مبین روشنی فکر و امعان نظر اوست بیان کرد. مثلاً گوید:

هنگام تولد زار زار می‌گیریم زیرا
به صحنه‌ای پر از مردمان احمق قدم گذاشته‌ایم.

و یا:

وضع ما نسبت به خدایان مانند وضع پشه‌ها نسبت به ماست
زیرا خدایان ما را برای تفریح خود می‌کشند.

و یا

به من زبان آموختند و فایده‌ی آن
این است که می‌توانم دشنام دهم.

و چون سخنرانی معروف مکبث (Macbeth) شهرت عالمگیر پیدا کرده است
نمی‌توانم از ذکر آن خودداری کنم^۱:

فرداها، فرداها، فرداها

آهسته آهسته پس از گذشت هر یک از روزهای عمر ما فرا می‌رسند.

تا این‌که آخرین رمق حیات از بدن ما رخت بر می‌بندد.

و تمام دیروزهای ما برای مردمان احمق دلیل بازی

برای نزدیک شدن مرگ ابدی در زیر خاک می‌باشند.

۱. تراژدی مکبث، پرده پنجم صحنه چهارم.

خاموش شو، ای شمع زود گذر زندگی!
 زندگی جز سایه‌ای گذران بیش نیست که همچون بازیگری نالایق
 ترسان و لرزان ساعتی قدم به صحنه می‌گذارد
 و سپس به ورطه فراموشی سپرده می‌شود. زندگی افسانه
 سبک مغزان است که پر از هیجان و جوش و خروش است
 ولی معنا و مفهومی ندارد.

با توجه به اشعار بالا نمی‌توان به هیچ وجه قبول کرد که افراد بزرگ امور را به
 طور وضوح و روشن می‌دیده‌اند. درست است که آن‌ها دارای شجاعت فکری و
 قدرت خلاقه‌ای بوده‌اند و در آنجا که طبیعت ترس و وحشت به وجود آورده است،
 زیبایی خلق کرده‌اند و این خود در نظر کوتاه فکران یک نوع روشنی فکر می‌نمایاند،
 ولی شجاعت آن‌ها می‌بایستی از حیطه فکر عامه مردم قدم فراتر نهد، زیرا آن‌ها
 درباره‌ی بی‌اعتنائی طبیعت و ظلم بشر عمیقانه فکر کرده‌اند. پوشانیدن این عیوب
 با دروغ‌های مردم پسند کار افراد ترسو است.
 افراد بزرگ این عیوب را با دیده‌ی روشن بین مشاهده می‌کنند و افکار و
 احساساتشان در این مورد نجیبانه و عاقلانه است و درجه‌ی بزرگی افراد بستگی به
 وضوح و روشن بینی حقایق زندگی دارد.

ممکن است خوانندگان عزیز فکر کنند که مطالب بالا ما را از بحث درباره‌ی
 تاریخ فرهنگ دور ساخته است، ولی من نمی‌توانم با آن‌ها موافق باشم، زیرا دامنه
 مطالب مربوط به تاریخ فرهنگ بی‌اندازه وسیع است و باید از میان آن‌ها یکی را
 انتخاب کرد و این انتخاب باید تا اندازه‌ای تحت هدایت ارزش‌ها انجام گیرد و باید
 معیاری وجود داشته باشد که با آن بتوان افرادی را که قابل ذکر می‌باشند برگزید.
 البته این وسیله نمی‌تواند تنها ترازوی انتخاب ما باشد و بعضی از بزرگان تاریخ را
 باید به واسطه نفوذی که در جامعه‌ی بشری به جای گذاشته‌اند مورد مطالعه قرار
 داد. مثلاً هر چند که ما مسیحیان به پیغمبر اسلام حضرت محمد(ص) ایمان و
 باوری نداریم، ولی در مطالعه‌ی تاریخ فرهنگ نمی‌توان این شخص بزرگ را نادیده
 گرفت، زیرا قسمت عظیمی از افراد بشر به وی ایمان دارند. و علاوه بر این، اگر

بخواهیم که مطالعات ما درباره‌ی تاریخ فرهنگ سودی در بر داشته باشد باید افراد را با معیارهایی بسنجیم. تنها نمی‌توان افرادی را که در جامعه‌ی بشری دارای نفوذ بوده‌اند مورد تمجید و تحسین قرار داد. زیرا در این صورت می‌بینیم که عده‌ی زیادی از ما شیطان را پرستش می‌کنند. ارزش نهایی فرهنگ را می‌توان بر مبنای تأثیرات خوب یا بد آن سنجید و این معیار را تنها علم نمی‌تواند تعیین نماید، بلکه باید این معیار را در مورد مطالعه‌ی کلیه‌ی فرهنگ‌های گذشته و حال و آینده در نظر داشت.



این مسئله که تشکیل یک دولت جهانی در صورت امکان تأسیس آن می‌تواند ثابت و نامتزلزل بماند مربوط به علم سازمان است و مسئله‌ای است که شاید تاریخ بتواند آن را روشن سازد. بحث عده‌ای از محققین تاریخ درباره‌ی این که اگر واقعه‌ای در گذشته به وقوع نپیوسته است نمی‌تواند در آینده نیز تحقق پیدا کند اشتباه و بی‌معنی است.

کوروش کبیر در قرن ششم قبل از میلاد امپراتوری عظیمی به وجود آورد که تشکیل امپراتوری به این عظمت و وسعت تا آن زمان بی‌سابقه بود و توانست با ساختن جاده‌های بسیار خوب این امپراتوری را برپا نگاه دارد. امپراتوری رُم قدیم که وسعت آن از وسعت امپراتوری ایران بیشتر بود با ساختن جاده‌های بهتری توانست این امپراتوری را پا برجا نگاه دارد. شکی نیست که در عصر حاضر وجود هواپیما خیلی بیشتر از راه‌های قدیم در به وجود آوردن دول عظیم تأثیر داشته است و بنابراین می‌توان انتظار داشت که وجود آن می‌تواند به تشکیل دولت جهانی که انحصار عملیات هوایی را در دست داشته باشد کمک نماید. البته موانع زیادی برای ایجاد یک دولت جهانی وجود دارد، ولی من فکر می‌کنم که در صورتی که چنین دولتی به وجود آید حفظ و استحکام آن اشکالی نخواهد داشت.^۱

۱. متأسفانه فیلسوف شهر در میان این جمله کمی به خطا رفته است. زیرا همان طور که وجود راه‌های خوب نتوانست از تجزیه و اضمحلال امپراتوری کوروش کبیر و رُم جلوگیری نماید و سایر عوامل

مسئله ترکیب انضباط با آزادی به نسبتی که به هیچ یک از آن‌ها صدمه‌ای وارد نیاید مشکلی است که عصر جدید بایستی آن را حل کند و اگر بخواهیم از ایجاد هرج و مرج یا دیکتاتوری جلوگیری نماییم باید هر چه زودتر راه حلی برای این مشکل پیدا کنیم. از دوران عظمت یونان تا به امروز همواره بین دو اصل آزادی و انضباط کشمکش برقرار بوده است و همیشه یک اصل، اصل دیگر را تحت الشعاع خود قرار می‌داده است، ولی نوسان دایمی و جزر و مد همیشگی بین این دو اصل چیزی نیست که بشر بتواند همیشه اوقات رعایت نماید. آن‌چه که تاکنون به وقوع پیوسته است بدین ترتیب بوده است که قبیله یا ملتی تحت یک سیستم خشک و انضباط تاریخی خود به تدریج قدرتی فشرده بدست می‌آورده است که کم‌کم سرحدات خود را شکسته و ناگهان منفجر می‌شده است. اعمال و عادات قدیمی در درجه اول در حیطه فکر و عقیده خُرد و درهم شکسته می‌شدند و در درجه دوم در حیطه عمل نابود می‌گردیدند.

بزرگترین دوران‌های خلاقیت بشر دوران‌هایی بودند که عقیده آزاد بود، ولی رفتار بشر هم تا اندازه‌ای مقید به آداب و رسوم بوده است. بالاخره شکاکیت موجب اضمحلال اخلاقیات می‌شود و در نتیجه جامعه به وضع عجیبی دچار هرج و مرج می‌گردد و حکومت مطلقه جای آزادی را می‌گیرد و مجدداً سنن اخلاقی خشک و ناراحت‌کننده‌ای تدریجاً ایجاد می‌گردد.

در اساطیر یونان می‌بینیم که قهرمانان داستان‌های هومر اصول معینی را در

→

اقتصادی و اجتماعی موجب شد که امپراتوری‌های مذکور به مرور زمان از درون متلاشی شوند همان‌طور هم انحصار عملیات هوایی و داشتن قدرت هوایی و هواپیماهای سریع‌السیر نخواهد توانست از بروز عوامل اقتصادی و سیاسی که بالاخره منجر به متلاشی شدن دولت جهانی خواهد گردید ممانت نماید. اصولاً با توجه به عوامل نژادی و محیطی و فکری ملل فعلی جهان نمی‌توان انتظار داشت که چنین دولتی اصولاً به وجود خواهد آمد و این گفته‌ها مربوط به زمان بعد از جنگ جهانی دوم است که متفکرین جهان در نتیجه‌ی تحمل رنج‌ها و مشقات جنگ و ایجاد سازمان ملل متحد گرد هم جمع شده و با یکدیگر همکاری بیشتری می‌کردند تا جایی که خوش‌بینی عده‌ای به آن نهایت رسید که به فکر ایجاد یک دولت جهانی افتادند و حتی در دانشگاه شیکاگو نیز قانون اساسی برای دولت جهانی نوشته شد، در صورتی که وقایع بعدی دنیا نشان داد که این فکر جز خیالی محال بیش نیست. (مترجم)

رفتار و کردار خود رعایت می نمودند و این اصول آن قدر محترم بود که حتی افرادی که از این اصول پیروی نمی کردند، خوبی و حرمت آن ها را نیز مورد سؤال قرار نمی دادند. در نوشته های آخیلوس (Aeschylus) تعصب پیروی از اصول اخلاقی مشهود است، ولی خشکی آن ها کمی نرم شده است^۱.

رومی های خشک و متعصب اول عده ای را به زیر یوغ بردگی و بندگی خود کشیدند. سپس در نتیجه ی معاشرت با سایر ملل علم و دانش فرا گرفتند و بدین ترتیب خشکی و تعصب آن ها به نرمی و انعطاف مبدل گشت.

مذهب مسیح که از تمام مذاهب قبلی خود جدی تر و خشن تر بود کلیه قوای جامعه را تحت کنترل قرار داد و در نتیجه خفقان فکری عجیبی برای افراد به وجود آورد. در دوران رنسانس در کشور ایتالیا انضباط مسیحیت درهم شکست و جای آن را دورانی کوتاه توأم با نبوغ و احترام به عقاید گرفت. ولی حملات اسپانیایی ها و مخالفین اصلاحگران به زودی این دوران را مضمحل ساخت و به همین نحو هم آزادی دوران رومانتیک به دیکتاتوری امروزی منجر شده است. ولی باید اذعان کرد که کشورهای انگلیسی زبان کمتر از کشورهای اروپایی دستخوش این نوسانات شده اند.

مشکل آزادی و انضباط را می توان به وسیله پیدا کردن راهی برای توافق این دو اصل پیدا کرد. ما نمی توانیم از سیستم اجتماعی که به افراد اجازه هیچ گونه فعالیتی نمی دهد تمجید کنیم و همچنین نمی توانیم از سیستم اجتماعی که در آن آزادی افراد به حدی است که ثبات جامعه را متزلزل می سازد پشتیبانی نماییم.

بعضی ها عقیده دارند که بین هوش و اخلاقیات تضاد زیادی وجود دارد. بدین معنی که تنها افراد احمق و خرافاتی دنبال اخلاقیات می روند و افرادی که در نتیجه ی فکر روشن خود آزاد شده اند کاملاً خودخواه می باشند. البته این نحوه

۱. سوفسطاییان درباره ی این اصول شک و تردید روا داشتند چنانچه عقاید اوری پید (Euripides) کاملاً مغشوش و درهم ریخته است و نتیجه این تحول این است که پس از یک دوره کاملاً مشعشع دوره ی فساد عمومی به وجود آمد و این فساد قبل از همه اخلاقیات را از بین برد و سپس سایر شئون غالبه اجتماع یونان را نابود ساخت.

استدلال بی‌نهایت مبهم است، زیرا هم اخلاقیات و هم هوش را بد تعبیر می‌کند. اگر اخلاقیات معقول و اخلاقیات خرافاتی را با یکدیگر مخلوط کرده و هنگام تربیت نوباوگان به آن‌ها بیاموزیم، آن‌ها پس از بلوغ به ندرت ممکن است بتوانند این دورا از یکدیگر تفکیک نمایند. مثلاً اگر به کسی آموخته باشند که دزدی کردن و فحش دادن مخالف اصول اخلاقی است وقتی که وی تصمیم می‌گیرد که در بعضی موارد فحش دادن مجاز است، از این تداعی نتیجه می‌گیرد که دزدی کردن نیز مجاز است و این امر نشان می‌دهد که این فرد باهوش نیست و اخلاقیاتی که به وی تلقین شده است احمقانه بوده است. اخلاقیات معقول آن‌هایی هستند که تحت نفوذ هوش قرار نمی‌گیرند و هوش هم لزوماً خودخواهی را به وجود نمی‌آورد. تنها هنگامی که از خود گذشتگی را به علل نامعقول بسنجیم و وسعت نظر خود را محدود سازیم، آن وقت است که هوش ما را به طرف خودخواهی می‌کشانند. در این مورد باید گفت که به کار بردن روش‌های علمی برای اصول فرهنگی بی‌نهایت مفید است، زیرا روش علمی دارای ثباتی است که هوش و استدلال نمی‌تواند اساس آن را متزلزل سازد و در مغز انسان عاداتی غیر شخصی به وجود می‌آورد که اخلاقیات اجتماعی را بر اخلاقیات فردی ترجیح داده و به قبول آن عادت می‌دهد. ولی شاید تاریخ بهترین تریاق برای معالجه هرج و مرج فردی و همچنین بهبود اعتیاد به قیود و سنن خشک و بی‌روح باشد.

اجتماعات زیادی در نتیجه ازدیاد فردیت و شکاکیت از بین رفته‌اند. بهترین مثال این جوامع جامعه‌های یونانی و رنسانس ایتالیا می‌باشند. این جوامع قبل از نابودی، نوابغ بزرگی را به جهانیان عرضه داشته‌اند که دنیا هنوز از نتیجه‌ی کار آن‌ها بهره‌برداری می‌کند و اگر این جوامع دارای احترام توأم با اغتشاش جوامع قبلی بودند به هیچ‌وجه نمی‌توانستند منشأ خدمتی برای بشر باشند. نابودی این جوامع نیز به طریق معمولی صورت نگرفته است. روش معمولی اضمحلال جوامع بشری این است که این جوامع در دریای محافظه‌کاری غوطه‌ور می‌شوند، از گذشته بیم دارند و از عقاید جدید می‌ترسند و در رفتار و کردار خود متعصب و خشک بار می‌آیند. ملل بسیار زیادی هستند که در نتیجه ترس از تحول از بین رفته‌اند نه از

دوست داشتن تحوّل. هیچ کشوری نمی‌تواند توسعه و بهبودی یابد مگر آن‌که اعمال و کردار افراد استثنایی را که رفتارشان شبیه رفتار همسایه‌شان نیست تحمل نماید. همه کس می‌داند که اشخاصی که در رشته‌های هنر و علوم به اکتشافات و اختراعات و خلق آثار بزرگ نایل شده‌اند، در جوانی افراد تندرو و یک‌طرفه بوده‌اند. در صورتی که اجتماع اعمال تندروانه و عقاید غیر معمول آن‌ها را تحمل ننماید افراد و جوانان این جامعه نمی‌توانند کارهای بزرگ را انجام داده و آثار جاودانی خلق نمایند و با آن‌که این حقیقت بر همه مسلم است، ولی هیچ کس نمی‌تواند تحمل عقاید تندروانه این دسته از جوانان را در سیستم تربیتی ملل بگنجاند. درست است که انسان باید با عقاید و آراء جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند هماهنگ باشد و امید داشته باشد که به حال آن جامعه مفید واقع شود، ولی معنی این نوع زندگی این نیست که کلیه مردان و زنان یک جامعه بایستی از لحاظ تفکر و عقیده به هم شبیه باشند، زیرا لازمی انجام خدمات استثنایی داشتن خصوصیات استثنایی است.

من در این مقاله درباره روش‌های گوناگونی که به وسیله آن‌ها تاریخ می‌تواند جالب و آموزنده باشد بحث کرده‌ام، ولی علاوه بر این‌ها مطالعه‌ی تاریخ می‌تواند محاسن دیگری که خیلی مهمتر از محاسن بالا است داشته باشد:

زندگی جسمی ما محدود به قسمت کوچکی از زمان و مکان است، ولی زندگی فکری ما نمی‌تواند به این دو عامل محدود شود. همان طور که دانش ستاره‌شناسی موجب می‌شود که معلومات فضایی مغز انسان بسط یابد همان طور هم علم تاریخ سبب می‌شود که اطلاعات دنیوی و زمانی فکر انسان توسعه پیدا کند. زندگی خصوصی ما گاهی اوقات خسته کننده می‌شود و ممکن است به صورتی دردناک و طاقت فرسا درآید و اگر انسان به زندگی خود به صورت حصه بسیار کوچکی از حیات بشری بنگرد تحمل رنج‌ها و مصیبت‌هایی که به وی روی می‌آورند که قدرت مقابله با آن‌ها برای یک نفر انسان ضعیف غیر ممکن است، آسان تر می‌شود. با

آنکه وقایع تاریخی مملو از پستی‌ها و بلندی‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌ها و مصایب و کامیابی‌هاست، ولی مطالعه آن نتایج عمومی و مداومی به وجود می‌آورد که موجب رضایت خاطر خواننده می‌گردد. مثلاً مطالعه تاریخ به ما می‌فهماند که اطلاعات و معلومات فعلی ما بیش از اطلاعات و معلومات اجداد ماست، یا مثلاً ما توانسته‌ایم قوای طبیعت را به نحو بهتری مهار کرده و تحت اختیار خود درآوریم و یا این‌که مادر عصر حاضر کمتر در معرض امراض گوناگون قرار گرفته و یادست‌خوش تغییرات ناگهانی طبیعت می‌باشیم.

درست است که ما هنوز نتوانسته‌ایم وضعی به وجود آوریم که خود را از شر یکدیگر مصون و محفوظ نگاه داریم، زیرا در عصر حاضر، دشمنی عده‌ای از افراد بشر نسبت به دسته دیگر مانند سابق برقرار است و بزرگترین دشمن بشر خود بشر است. ولی می‌توان امیدوار بود که در این مورد هم اقدامات مقدماتی کم‌کم انجام شود و بشر در فکر چاره‌ی برای حل این مشکل برآید.

در عصر حاضر جنگ و انقلاب به وسیله سازمان‌های متشکل دولتی و غیردولتی به وجود می‌آید و راه خاتمه دادن به جنگ و خونریزی برای بشر امروزی خیلی آسان‌تر از حمله‌های ناگهانی و پراکنده بشر ابتدایی است که بدون طرح و نقشه قبلی ناگهان به هم‌نوع خود حمله کرده و نه تنها او را از هستی ساقط می‌ساخت، بلکه زنان و کودکان را نیز از دم تیغ می‌گذرانید.^۱

۱. بهتر بود که فیلسوف بزرگ در این قسمت نیز به عظمت و قدرت تخریبی جنگ‌های دسته‌جمعی دولت‌های امروزی نیز اشاره می‌کرد. زیرا درگذشته جنگ بین قبایل بدوی مربوط به گوشه کوچکی از دنیا مثلاً یک قبیله یا یک شهر و یا یک کشور بود، در صورتی که در جنگ‌های بزرگ امروزی کلیه ملل خواه ناخواه به میدان جنگ کشانیده می‌شوند و در صورتی که عده‌ای از این دولت‌ها بی‌طرفی اختیار نمایند باز هم از مصایب جنگ از قبیل قحطی و بروز امراض گوناگون مصون نخواهند بود و مللی که وارد میدان کار زار می‌شوند تا سر حد تسلیم بلاشرط با دشمن خود می‌جنگند و با توجه به سلاح‌های مخربی که هم اکنون در دست بشر است امکان دارد که تمام یا قسمتی از دنیای متمدن امروزی در نتیجه بروز جنگ به کلی مضمحل شده و کاملاً نابود گردد و اگر فیلسوف مشهور آقای بوتواندراسل به این مطلب توجه می‌کرد، آن وقت نظریه خود را مربوط به «ایجاد رضایت‌خاطر در نتیجه مطالعه تاریخ» کمی تعدیل می‌داد. (مترجم)

دورنمای تاریخ به ما قدرت می‌دهد که به وضوح افعال و وقایعی را که در زندگی بشر اهمیت و اثر دایمی داشته‌اند درک نماییم. بسیاری از معاصران گالیله اهمیت زیادی برای جنگ‌های سی ساله ایتالیا قائل بودند، ولی به اکتشافات گالیله توجهی نداشتند. در صورتی که امروز برای ما روشن است که جنگ‌های سی ساله جز کوشش بیهوده‌ای برای کسب قدرت نبوده است، در صورتی که اکتشافات گالیله دوره جدیدی را در علوم و فرهنگ به وجود آورده است. هنگامی که گلاستون از داروین دعوت کرد که به ملاقات وی رود، داروین درباره این ملاقات گفت: «واقعاً چه افتخار بزرگی نصیب من شده است که با شخصیتی مثل گلاستون ملاقات نمایم». البته تواضع داروین قابل تمجید است، ولی گفته‌اش نشان می‌دهد که داروین در این گفته خود توجهی به دورنمای تاریخ نداشته است و از اهمیت بزرگی خود در علم و دانش بی‌خبر بوده است و نمی‌دانسته است که دنیای بعد از وی برای او بیش از گلاستون احترام قائل است.

وقایع بسیاری هستند که در نتیجه هیجانات آنی یک ملت بیش از اندازه بزرگ جلوه‌گر شده‌اند، در حالی که اهمیت حقیقی و تاریخی آن‌ها خیلی کم است. از این قبیل است تضادهای حزبی و تغییراتی که در دولت‌های مختلف به وجود می‌آید. در صورتی که همان طور که قتل مرتفع کوه‌ها در نتیجه وجود تپه‌ای کوچک در نزدیکی ما به چشم نمی‌آیند، همان طور هم وقایع تاریخی بزرگ به واسطه بروز حوادث کوچک که در اذهان بزرگ جلوه می‌نمایند، از نظرها مستور و پوشیده می‌مانند.

سلامت فکر و قضاوت صحیح ایجاب می‌کند که انسان عادت کند که وقایع تاریخی معاصر را به صورتی که تاریخ بعداً درباره آن‌ها قضاوت خواهد کرد ببیند و یا آن‌که فرض کند که این وقایع در گذشته اتفاق افتاده‌اند و سپس عظمت و خردی آن‌ها را طبق این معیار بسنجد.

علمای مذهب به ما می‌گویند که خداوند در تمام احوال کلیه امور و وقایع را به صورت حال می‌بیند. البته بشر این قدرت را ندارد که کلیه وقایع را به صورتی که در حال اتفاق افتاده‌اند ببیند، مگر به درجه بسیار محدودی. اگر بشر کوشش کند که

تا آنجا که برایش میسر است حوادث را به صورت حال ببیند بهترین وسیله را برای نیل به دانایی و بصیرت کامل به دست آورده است.

ما در حال زندگی می‌کنیم و باید فعالیت ما مربوط به زمان حال باشد، ولی زندگی همه‌اش فعالیت نیست و بهترین فعالیت براساس مطالعه عمیق و وسیعی که بتواند تندی و حدّت و اصرار و احساسات زمان حال را از آن سلب نماید انجام می‌گیرد. افراد متولد می‌شوند و می‌میرند. بعضی از آن‌ها اصولاً اثری از خود باقی نمی‌گذارند، ولی بعضی دیگر یادگاری نیک یا زشت در این عالم برای نسل‌های آینده بر جای می‌گذارند و فردی که افکار و احساساتش به وسیله تاریخ بزرگ نمایانده می‌شود، انتظار دارد که خودش عامل انتقال این افکار باشد تا آن قسمت از افکار خود را که طبق قضاوت نسل‌های آینده خوب جلوه‌گر خواهد شد به آن‌ها تلقین نماید.